

مطالعه ایل‌راه‌های کبیرکوه در دوره مفرغ از دیدگاه قوم - باستان‌شناسی؛ مطالعه موردی: ایل زنگنه*

رضا حقیقی*، خداکرم مظاهری*

(تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۰؛ تاریخ تأیید: ۹۳/۸/۲۵)

چکیده

دوره مفرغ (مرحله گودین III) حوزه زاگرس مرکزی یکی از مهم‌ترین دوران‌های باستان‌شناسی غرب ایران است. با شروع مرحله گودین III، در سراسر مناطق غرب و جنوب غرب ایران شاهد نوعی همگونی فرهنگی هستیم که از طریق رواج و اشاعه سنت سفال منقوش تک‌رنگ گودین III می‌توان آن را تشخیص داد. موضوع مهم و در خور توجه؛ مبحث چگونگی ظهور و گسترش نسبتاً سریع سنت سفال منقوش تک‌رنگ این دوره است که در سراسر منطقه رایج می‌شود. در این مقاله از طریق مطالعه قوم - باستان‌شناسی ایل زنگنه، امکان حرکت، گسترش و رواج سنت سفال منقوش تک‌رنگ گودین III از طریق تحلیل‌های مقایسه‌ای ما بین مسیرهای کوچ عشایر ایل زنگنه و موقعیت و شکل توزیع مکان‌های باستانی دوره مفرغ شناسایی شده در پیرامون معابر کبیرکوه، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. روش انجام تحقیق یک روش تلفیقی است که در برگزیده مطالعات میدانی و مطالعات کتابخانه‌ای است. ضمناً دو جامعه مورد مطالعه قرار گرفته که یکی جامعه باستانی کوچ‌نشینان دوره مفرغ دره سیمره و دیگری جامعه کوچ‌نشینان معاصر ایل زنگنه است.

واژه‌های کلیدی: دوره مفرغ، ایل راه، قوم - باستان‌شناسی، ایل زنگنه، کوچ‌نشینان، اشاعه فرهنگی، سفال منقوش گودین III.

* مقاله حاضر، حاصل پژوهشی است که با بودجه معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد واحد ایلام انجام شده است.

* هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ایلام

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ایلام rezahaghighy@gmail.com

بیان مساله

غرب و جنوب غرب ایران از نواحی مهمی است که جوامع انسانی در این مناطق نخستین گام‌ها را در راستای اهلی نمودن نباتات و حیوانات برداشته‌اند (Wright, 1980: 148 & Zeder, 1999: 11-25; Pullar, 1977: 37). نخستین مکان‌های باستانی مرتبط با زندگی کوچ‌نشینی در این نواحی شکل گرفته است (Hole, 1974; Wheeler Pires, 1977 & Bernbeck, 1992). از سوی دیگر، در اواخر دوره‌ی مس-سنگی میانی (حدود ۴۰۰۰ ق.م.) زندگی کوچ‌نشینی و چراگاه-گردی شبانی در مناطق غرب ایران رواج می‌یابد (Henrickson, E. 1985: 42). در واقع، زندگی کوچ‌نشینی از مهم‌ترین شیوه‌های معیشت ساکنان زاگرس در سراسر تاریخ منطقه بوده است (Emberling et al. 2002: 48). امروزه نیز رشته کوه زاگرس از مهم‌ترین قلمروهای زندگی کوچ‌نشینی در ایران به شمار می‌رود (مستوفی الممالکی، ۱۳۷۷: ۱۹۹).

دوره مفرغ (حدود ۳۲۰۰-۱۴۰۰ ق.م) حوزه زاگرس مرکزی یکی از مهم‌ترین ادوار باستان‌شناسی غرب ایران است. در این میان، مرحله گودین III هم از نظر میزان گستره حوزه توزیع و هم از نظر گستره زمانی، مهم‌ترین مرحله دوره مفرغ زاگرس مرکزی است. با شروع مرحله گودین III (حدود ۲۶۰۰-۱۴۰۰ ق.م)، در سراسر مناطق غرب و جنوب غربی ایران شاهد نوعی همگونی فرهنگی هستیم که از طریق رواج سنت سفال منقوش یک‌رنگ گودین III نمایش داده شده است. چگونگی توزیع جغرافیایی مراحل توسعه این نوع سنت سفالگری در مناطق مختلف زاگرس مرکزی مطالعه شده است (Henrickson, R. 1986).

سنت سفال منقوش یک‌رنگ گودین III به طور جامع در گودین تپه در دره کنگاور مطالعه شده است (Ibid, 1987^{a&b}). سنت سفالگری مذکور مهم‌ترین سنت سفالگری زاگرس مرکزی در دوره مفرغ است. گونه‌های سفال‌های شاخص مربوطه به سرعت در سراسر حوزه زاگرس مرکزی گسترش و رواج یافته و روند توسعه آن بیش از یک هزاره داوم می‌یابد. از سوی دیگر، این نوع سنت سفالگری در حالی که به یک سطح پیشرفته‌ای رسیده، در گودین تپه پدیدار می‌شود، در واقع مراحل اولیه شکل‌گیری آن در گودین تپه یا دره کنگاور نبوده است (Henrickson, R. 1987^b: 78 & Haerink, 2011: 42). رابرت هنریکسون که در این زمینه مطالعات جامعی را انجام داده است، در ارتباط با چگونگی ظهور سنت سفال منقوش یک‌رنگ گودین III و منشاء احتمالی آن چنین آورده است:

«به نظر می‌رسد که سنت‌های سفال منقوش یک‌رنگ شوشان و لرستان (گودین III) شوش (IV_a) از سنت‌های گوناگون و به هم پیوسته سفال چندرنگ اوایل هزاره سوم ق.م در مناطق

کوهپایه‌های زاگرس نشأت گرفته است. نواحی اصلی عبارت‌اند از: دهلران، پشت‌کوه و حوضچه جبل‌حمرین» (Henrickson, R. 1987: 208). مطالعات و تحقیقات انجام شده حاکی از این است که سنت سفال منقوش یک‌رنگ، پیش از این که هم‌زمان مرحله III₆ گودین در سراسر حوزه زاگرس مرکزی اشاعه یابد، در بعضی نواحی جنوبی این حوزه توسعه یافته بود (Haerinck & Overlaet, 2006: 26 2011: 68-69).

در این تحقیق در نظر است تا از طریق مطالعه قوم باستان‌شناسی ایل زنگنه، امکان توسعه، حرکت و گسترش سنت سفال منقوش یک‌رنگ گودین III را مورد مطالعه قرار دهیم.

پیشینه تحقیق

سابقه انجام مطالعات قوم باستان‌شناسی در ایران نیز مانند سایر مناطق جهان، به سال‌های دهه ۷۰ میلادی بر می‌گردد. یکی از اولین مطالعاتی که در این زمینه انجام شده، بررسی‌های باستان‌شناسی شمال بلوچستان است که در سال ۱۳۵۴ ه.ش توسط جودیت ماروچک انجام گرفت. ایشان از طریق پی‌گیری مسیر ایل راه‌های کوچ‌نشینان معاصر منطقه بلوچستان، به شناسایی و مطالعه استقرارهای فصلی گروه‌های انسانی دوره‌های گذشته پرداختند. ماروچک در پایان گزارش مقدماتی تحقیق خود، تأکید کرده‌اند بر این‌که، مطالعات میدانی باستان‌شناسی و قوم‌شناسی مکمل یکدیگرند (Maruchek, 1976: 272). تحقیق قوم باستان‌شناسی دیگری در سال‌های دهه ۷۰ میلادی توسط فرانک هول در دهلران انجام گرفته است. فرانک هول در پی علاقه عمیقی که به تحول از چراگاه-گردی به سمت روش‌های تولید غذا در جنوب غربی آسیا داشت، یک تحقیق قوم‌نگاری را در مورد گله‌دارهای کوچ‌نشین معاصر در غرب ایران، هدایت و سرپرستی نمود (Hole, 1979). (192) منظم‌ترین و منسجم‌ترین مطالعات به وسیله عباس علیزاده انجام گردیده است (علیزاده، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۱). علیزاده در یک مورد از این تحقیقات به بررسی حوزه جنوب و جنوب غرب ایران پرداخته و نقش دامداران کوچ‌نشین را در پیشرفت جوامع ترکیبی (ترکیبی از دو جمعیت دامدار و کشاورز) مورد ارزیابی قرار داده است. در این ارتباط مطالعات قوم‌شناسی مهمی نیز در مورد ایلات منطقه از قبیل بختیاری‌ها، بویراحمادی‌ها و به ویژه قشقایی‌ها انجام داده است (Alizadeh, 2003). در ارتباط با تحقیق پیش رو، مبحث را می‌توان از چند منظر مورد ارزیابی قرار داد. در ارتباط با مطالعات باستان‌شناسی دوره مفرغ منطقه، خوشبختانه مطالعات نسبتاً جامع و در خور توجهی هم در نواحی ییلاقی و قشلاقی منطقه و هم در امتداد ایل‌راه‌های کوچ‌نشینان منطقه، انجام شده

است، با وجود این، از نگاه قوم‌باستان‌شناسی و با توجه به اهداف خاص باستان‌شناسی مرتبط با باستان‌شناسی دوره مفرغ، تاکنون هیچ‌گونه مطالعه‌ای در منطقه غرب ایران انجام نگرفته است.

اهداف تحقیق

- ۱- توصیف و تحقیق پیرامون مناطق بیلاقی، ایل‌راه‌ها و مناطق قشلاقی ایل زنگنه.
- ۲- مطالعه تغییر و تحولات رخ داده در زندگی کوچ‌نشینی ایل زنگنه و ارزیابی علل آن.
- ۳- تحلیل‌های مقایسه‌ای ما بین مسیرهای کوچ عشایر ایل زنگنه و مکان‌های دوره مفرغ مکشوفه در پیرامون معابر کبیرکوه.
- ۴- مطالعه نقش زندگی کوچ‌نشینی در گسترش و رواج سنت سفال منقوش گودین III بر اساس مدارک به دست آمده از مطالعات قوم‌باستان‌شناسی مرتبط با ایل زنگنه.

سوالات تحقیق

- ۱- چه عامل یا عواملی موجب تغییر یا دگرگونی در جریان کوچ کوچ‌نشینان شده است؟
- ۲- چه ارتباطی مابین ایل‌راه‌های امروزی مورد استفاده کوچ‌نشینان معاصر و معابر مورد استفاده در دوره مفرغ وجود دارد؟
- ۳- کوچ‌نشینان چه نقشی را در گسترش و انتقال مواد فرهنگی ایفا می‌کنند؟

روش انجام تحقیق و گردآوری داده‌ها

با توجه به ماهیت موضوع، اهداف پژوهش و پرسش‌های مورد نظر، روش انجام تحقیق حاضر، یک روش تلفیقی است که در برگزیده مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای است. اسناد و مدارک و داده‌های کتابخانه‌ای بر اساس متون موجود و تحقیقات مربوطه، از طریق مطالعه و فیش‌برداری گردآوری شده است. داده‌های میدانی دربرگیرنده دو سری داده‌ها و اطلاعات می‌شود. یک سری داده‌های صرفاً باستان‌شناسانه را در بر می‌گیرد که شامل اطلاعاتی در ارتباط با تعداد، نوع و موقعیت مکان‌های باستانی مرتبط با زندگی کوچ‌نشینی است که در دامنه‌های شمالی کبیرکوه شناسایی شده‌اند. این نوع داده‌ها در یک بررسی میدانی به صورت مستقیم در محل جمع‌آوری، ثبت و ضبط گردیده است، سری دوم اطلاعات صرفاً قوم‌شناسی است که در جمع‌آوری آن از روش‌های مرسوم در قوم‌نگاری بهره گرفته شده است. قسمتی از اطلاعات قوم‌شناسی مورد نیاز در یک پرسشنامه

گنجانده شده که شامل اطلاعات و سؤالات جامعی در مورد مسائل و موضوعات مختلف مرتبط با کوچ‌نشینان ایل زنگنه است.

در این تحقیق مانند سایر مطالعات قوم باستان‌شناسی دو جامعه، یکی جامعه باستانی کوچ‌نشینان دوره مفرغ دره سیمره و دیگری جامعه کوچ‌نشینان معاصر ایل زنگنه، مورد مطالعه است. از آنجا که تعداد خانوارهای کوچ‌رو ایل زنگنه حدوداً ۳۰۰ خانوار است برای انتخاب حجم نمونه، تعداد ۳۰ خانوار که دارای اطلاعات منسجم و دقیق‌تری بوده‌اند، انتخاب گردید و با آن‌ها مصاحبه عمیق به عمل آمد.

چارچوب نظری

رهیافت مورد نظر در این پژوهش اشاعه‌گرایی فرهنگی است. نقطه حرکت محوری این نظریه، تأمل بر تغییرات فرهنگی از یکسو و توجه به شباهت‌های فرهنگی از سوی دیگر است. به عبارت دیگر، سؤال نخست آن است که چرا پدیده‌های فرهنگی تغییر می‌کنند و به چه صورت تغییر می‌کنند و سؤال دوم آن‌که چرا پدیده‌های فرهنگی در فرهنگ‌های متفاوت به یکدیگر شباهت دارند و میزان شباهت یا تفاوت در میان آن‌ها تا چه اندازه است و در چه اجزایی بیشتر یا کم‌تر دیده می‌شود؟ اشاعه‌گرایی تغییر را عموماً ناشی از تأثیرپذیری از محیط بیرونی می‌داند که به نوعی از خلال هم‌جواری یا انتقال یا حرکت، پدیده‌های فرهنگ مبدأ را به محیط فرهنگ مقصد رسانده است. اشاعه‌گرایان، کم‌تر به توانایی فرهنگ‌ها در کشف و ابداع باور دارند و بیشتر بر قابلیت آن‌ها در تقلید و فرهنگ‌پذیری تأکید می‌کنند. بنابراین پیش از آن‌که به سراغ قوانین زایش و تطور درونی پدیده‌های فرهنگی بروند، در جستجوی قوانین حرکت و جابه‌جایی زمانی - مکانی این پدیده‌ها هستند. تحلیل اشاعه‌گرا اولویت را به بعد جغرافیایی می‌دهد؛ یعنی به حرکت پدیده‌های فرهنگی بر روی پهنه‌های جغرافیایی. با این وجود، اولویت جغرافیایی را نباید به معنای نادیده انگاشتن بعد تاریخی در تحلیل اشاعه‌گرا دانست. در واقع، حرکت اشاعه در آن واحد و همواره بر روی دو محور حرکت می‌کند: از یکسو بر محور جغرافیایی، که در این حالت آثار آن در محدوده‌های جغرافیایی تعقیب می‌شود، و از سوی دیگر بر محور زمان که در این صورت حرکت از خلال تاریخ‌گذاری و تعیین عمر پدیده‌ها مشخص می‌گردد (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۴۵ - ۱۴۴). اشاعه‌گرایان بر این باورند که استعداد‌های خلاقه بشر بسیار محدودند و همگان، خود قادر به ابداع و ابتکار نیستند، اما می‌توانند از ابداع و اختراعات برخی اقوام استفاده کنند و بدین ترتیب نوآوری و ابتکاری

که در یک محل مشخص به وجود می‌آید از آنجا به نقاط دیگر انتشار می‌یابد (یوسفی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۳۹).

کلارک ویسلر معتقد است معمولاً فرهنگ‌های مماس یکسان‌اند و لذا می‌توان حیطه‌های مشابه فرهنگی را حوزه فرهنگی نامید. با این حال ویسلر برای تشریح علت مشابه واقعیات تاریخی مرسوم در منطقه‌ای محدود از حیث شالوده‌های مشترک معیشتی تلاشی به عمل نیاورد. وی واضع سازه مرکز فرهنگی در مفهوم حوزه‌ای وسیع با خصایص نوعی منطقه‌ای بود. او عنصر زمان را با فرضیه حوزه فرهنگی خود ترکیب کرد و مدعی شد عناصر کهن فرهنگی از پایگاهی ژرف برخوردارند و احتمالاً پایگاه اصلی آن‌ها در خصایص فرهنگی پردوام‌تر نهفته است؛ چنان‌که این پایگاه عمیق بر مبنای یافته‌های باستان‌شناسی قابل اثبات است (محمدی اصل، ۱۳۷۷: ۸۲).

کروبر بیش از هرچیز به بُعد تاریخی در پژوهش‌های خوداهمیت می‌داد زیرا معتقد بود که نظام‌های فرهنگی تا اندازه زیادی از طریق گذشته خودتغذیه می‌شوند. به باور وی در پدیده‌های طبیعی، سطوح یا رده‌هایی وجود دارند که هریک دارای سازمان خاص خود هستند و فرهنگ بالاترین این سطوح است (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۵۴).

الف) مطالعات باستان‌شناسی دوره مفرغ

زاگرس مرکزی یکی از حوزه‌های فرهنگی مهم سرزمین ایران است که تقریباً در سراسر دوره مفرغ، به شکل یک حوزه فرهنگی مستقل خودنمایی می‌کند. دوره مفرغ افق‌ها و مناظر جدیدی را در قلمرو گسترده فلات ایران می‌گشاید که اهمیت فزاینده‌ای دارد به طوری که آثار و شواهد کشف‌شده از این دوره حاکی از گسست تدریجی از الگوهای دوره مس‌سنگی است که برآیند آن ظهور دوره مفرغ در گستره فلات ایران است. زاگرس مرکزی در دوره مفرغ یک حوزه فرهنگی و جغرافیایی خاصی را تشکیل می‌دهد. این حوزه با داشتن شاخص‌های بومی و محلی با حوزه‌های فرهنگی هم‌جوار ارتباط داشته است (طلایی، ۱۳۸۵: ۹۶). یکی از ویژگی‌های این حوزه در دوره مفرغ این است که در مجاور سرزمین‌های میانرودان و شوشان واقع شده است. میانرودان و شوشان همزمان با آغاز دوره مفرغ، وارد دوران تاریخی می‌شوند. در این زمان حکومت‌های نوظهور از حکومت‌های صرفاً محلی نه چندان معروف به حکومت‌های ملی و امپراتوری‌های قدرتمند و شناخته‌شده تاریخ تبدیل شدند و از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی مهم پیشی گرفته‌اند. در این دوره شهرنشینی نیز گسترش یافت (شاخه، ۱۳۸۱: ۳۴۰).

سابقه مطالعات دوره مفرغ در حوزه زاگرس مرکزی به حدود هشتاد سال پیش بر می‌گردد و یکی از اولین نقاطی که کاوش شده، تپه گیان نهاوند است (Contenau et Ghirshman, 1933 & 1935). تقریباً به مدت ۵۰ سال (۱۹۳۲-۱۹۸۰ میلادی) گاه‌نگاری سفالی اواسط هزاره سوم تا اواسط هزاره دوم ق.م زاگرس مرکزی به نتایج حفاری‌های تپه گیان متکی بود. دوره‌های فرهنگی تپه گیان با سنت متمایز سفال نخودی منقوش یک‌رنگ مشخص شده است. اما حفاری‌های لایه‌نگاری شده در دوره III گودین تپه در دره کنگاور به طور مطمئنی مراحل توسعه این نوع سنت سفالگری و سفال‌های ساده مربوط به آن را تعیین نمود (Henrickson, R. 1987a: 205). سنت سفال منقوش گودین III یکی از مهم‌ترین سنت‌های سفالگری فلات ایران در دوره مفرغ است که در اوج توزیع خود، در سراسر زاگرس مرکزی، قسمت‌هایی از خوزستان و حتی برخی نواحی میانرودان گسترش یافته است. کاوش‌ها و مطالعات باستان‌شناسی دوره گودین III هم از دقت و نظم بالایی برخوردار بود و هم جامعیت داشت، بدین معنا که تمام مراحل توسعه و گسترش سنت سفال نخودی منقوش یک‌رنگ این دوره را پوشش می‌دهد، به همین علت سنت سفالگری این دوره با مشخصه سفال نخودی منقوش یک‌رنگ به نام سنت سفال منقوش گودین III معروف گردید (Henrickson, R. 1986, Young & Levine, 1974, Young, 1969, 1974, 1975 & 1987a & b). این دوره در تپه گودین به هفت مرحله کوچک‌تر تقسیم شده است که عبارت‌اند از: III₁, III₂, P-III₂, III₃, III₄, III₅ و III₆ (Henrickson, R. 1991: 291). وضعیت توزیع سنت سفال منقوش گودین III را در ۶ ناحیه جغرافیایی توضیح داده‌اند (Ibid, 1987a: 206).

از دیگر مطالعات دوره مفرغ زاگرس مرکزی، می‌توان کاوش‌های تپه گوران (2001 & Thrane, 1970)، تپه باباجان (سید سجادی و سامانی، ۱۳۷۸ و 1988, Goff, 1970 & 1976)، غار کُنْجی (Henrickson, R. 2002, Emberling et al. 2002)، مطالعات هیئت هلمز (Schmidt et al. 1989) و مطالعات گسترده هیئت بلژیکی در مناطق پشت‌کوه (Haerinck & Overlaet, 2002, 2006 & Haerinck, 2011) را نام برد. در منطقه زاگرس مرکزی به ویژه در منطقه لرستان، به غیر از حفاری‌های روشمند استقرارهای دائم (محل‌های مسکونی)، حفاری قبرستان‌ها نیز از سال ۱۹۸۲ م. به وسیله باستان‌شناسان غربی صورت گرفته است. بیشتر این حفاری‌ها با هدف دستیابی به اشیاء مفرغی لرستان انجام شد. اشیاء کشف‌شده از داخل قبور قبرستان‌ها، شباهت‌های نزدیکی با اشیاء مکشوفه از استقرارهای دائم مثل تپه گودین دارد. این شباهت‌ها بیشتر از همه در مجموعه سفال‌ها دیده می‌شود. سفال‌های مکشوفه از قبرستان‌های دوره مفرغ منطقه، مثل

استقرارهای دائم، تداوم و استمرار سنت سفال منقوش مذکور را آشکار می‌سازد (طلایی، ۱۳۸۵: ۱۰۸). امروزه با وجود دانش و آگاهی نسبتاً گسترده‌ای که در زمینه سنت سفال منقوش گودین III به دست آمده، هنوز موضوعات و مسائل مبهم متعددی در این زمینه وجود دارد که قابل‌بحث و تحقیق هستند، به طور مثال منشأ ظهور این پدیده کجاست؟، یا ناحیه یا نواحی تأثیرگذار در ظهور آن کدامند؟ و چه عامل یا عواملی موجب توسعه و گسترش نسبتاً سریع این نوع سنت سفالگری در سراسر زاگرس مرکزی شد؟

دره سیمره جنوبی‌ترین دره منطقه پیش‌کوه (محدوده جغرافیایی مابین کبیرکوه در غرب و سفیدکوه در شرق) در حوزه زاگرس مرکزی است. قسمت اعظم محدوده جغرافیایی دره سیمره، در بخش مرکزی شهرستان دره‌شهر (در جنوب شرق استان ایلام) واقع است. این دره در موقعیت $33^{\circ} 05' 00''$ تا $33^{\circ} 12' 30''$ عرض جغرافیایی و $47^{\circ} 12' 00''$ تا $47^{\circ} 27' 30''$ طول جغرافیایی قرار دارد. طول دره در حدود ۳۰ کیلومتر و عرض (شمالی- جنوبی) آن مابین رشته جبال کبیرکوه در جنوب و رودخانه سیمره در شمال، مابین ۱۰-۱ کیلومتر متغیر است. این دره به شکل یک حوزه جغرافیایی با مرزهای طبیعی، در دامنه‌های شمالی کبیرکوه واقع است. رودخانه سیمره از دامنه‌های شمالی دره و از پای دامنه‌های جنوبی کوه مَله، از سمت شمال غربی به سوی جنوب شرقی در جریان است. از نکات قابل توجه این است که مهم‌ترین معابر کبیرکوه در امتداد دره سیمره واقع‌اند. امروزه در امتداد یکی از همین معابر است که جاده ارتباطی دره‌شهر- آبدانان شکل گرفته است. با وجود مانع عظیمی که به وسیله رشته ارتفاعات کبیرکوه شکل گرفته است، این کوه گذرگاه‌ها و معابر تنگ، باریک، خطرناک و صعب‌العبوری دارد که از گذشته‌های دور همواره مورد توجه گروه‌های انسانی بوده و از طریق این معابر مابین مناطق دو طرف کبیرکوه رفت و آمد می‌شده است. مهم‌ترین این معابر عبارتند از: تنگه چوبینه، تنگه شیخ مکان، تنگه دره‌شهر، تنگه سیکان و تنگه زرانگوش. بقایای سازه‌های معماری در دهانه ورودی یا داخل تنگه‌ها و یا مجاور این معابر دیده می‌شود که نشان دهنده اهمیت موضوع کنترل این معابر است. از سوی دیگر وجود بقایای پل‌های عظیم گاومیشان، چم‌نمشت و جایدر در منطقه، حاکی از اهمیت رفت و آمد از طریق دره سیمره در ادوار گذشته است.

در حوزه دره سیمره، علاوه بر دامداران ثابت و نیمه متحرک منطقه که در حوزه شهرستان دره- شهر کوچ می‌کنند؛ هر ساله تعداد زیادی از دامداران متحرک استان‌های لرستان، همدان و کرمانشاه از مسیر این دره و معابر و تنگه‌های کبیرکوه به سمت پشت‌کوه و شمال خوزستان کوچ می‌کنند.

گاه عبور گله‌های احشام از میان برخی از تنگه‌های کبیرکوه مانند تنگه شیخ مکان، ساعت‌ها طول می‌کشد. یکی از این ایلات که از میان دره سیمره عبور می‌کند، ایل بیرانوند است. این ایل که از ایلات معروف لرستان است، برای قشلاق به استان ایلام وارد می‌شود. عده‌ای از آنان از طریق خرم-آباد به سوی ماژین، دره‌شهر و دشت کلات (پنج برار مورموری از توابع شهرستان آبدانان) کوچ می‌کنند و در این نقاط ساکن می‌شوند و گروهی دیگر نیز به ناحیه دشت عباس از توابع شهرستان دهلران می‌روند و از مراتع منطقه، تا حدود مرز ایران و عراق جهت تغلیف دام‌های خود استفاده می‌کنند. ایل‌های زنگنه و زوله نیز هر ساله از اوایل مهرماه جهت رفتن به قشلاق از اطراف کرمانشاه و اسلام‌آباد غرب، به سوی استان ایلام حرکت، پس از عبور از کوه قلاج، از طریق چرداول به شیروان، بدره و از طریق تنگه زرانگوش به آبدانان و سپس به دینارکوه، دشت قرخ‌آباد و برتش دهلران کوچ کرده و در آنجا به دامداری و گله‌داری مشغول می‌شوند و اوایل فروردین ماه مجدداً از همان مسیر به سرزمین اصلی خود باز می‌گردند (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۵: ۱۵-۱۸).

در نتیجه مطالعات پراکنده و متعددی که تا قبل از سال ۱۳۸۴ ه.ش در دره سیمره انجام گرفته است، تنها از یک محل آثار مربوط به دوره مفرغ شناسایی شده است (Stein, 1940: 198-205, Henrickson, R. 1986: 15, tab. 2). با وجود این، خوشبختانه در سال‌های اخیر بررسی‌های باستان‌شناسی نسبتاً جامع و دقیقی در محدوده این دره صورت گرفته است. در طی سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۸۴ ه.ش. سه فصل بررسی‌های باستان‌شناسی در حوزه دره سیمره انجام شده است. در سال ۱۳۸۴ فصل اول و دوم بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان دره شهر انجام پذیرفت. فصل اول با عنوان بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان دره‌شهر با اعتبارات استانی به سرپرستی سیاوش شهبازی انجام گرفت که تقریباً نیمه غربی حوزه دره سیمره را پوشش داده است، در نتیجه مطالعات و بررسی‌های این فصل ۸۰ اثر باستانی شناسایی و مورد مطالعه قرار گرفته و معرفی شد (شهبازی، ۱۳۸۵). فصل دوم در زمستان ۱۳۸۴ با عنوان فصل دوم بررسی و شناسایی باستان‌شناسی دره سیمره با استفاده از اعتبارات ملی و زیر نظر مدیریت پروژه‌های ملی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور انجام پذیرفت. اجرای این طرح به جهاد دانشگاهی واحد استان ایلام محول گردید که سرپرستی آن را خداکرم مظاهری به عهده گرفت. مطالعات این فصل بر روی نیمه شرقی دره سیمره متمرکز گردید. در این فصل، ۱۷۰ اثر باستانی شناسایی، مطالعه و معرفی گردید (مظاهری، ۱۳۸۵). فصل سوم با هدف بازنگری محل‌های باستانی دوره مفرغ دره سیمره که در جریان دو فصل قبلی شناسایی شده بود، انجام گرفت (همان، ۱۳۸۸). در نتیجه بررسی‌های

مذکور، در مجموع در ۲۶ محل مواد فرهنگی متعلق به دوره مفرغ (گودین III) شناسایی گردیده (نقشه ۱) که در محدوده جغرافیایی مابین رودخانه سیمره در شمال و کبیرکوه در جنوب، پراکنده‌اند (همان: ۲۸۶-۳۰۱).

مکان‌های باستانی دوره مفرغ دره سیمره

یکی از تقسیم‌بندی‌های مرسوم در مطالعات باستان‌شناسی، تقسیم محل‌های باستانی به دو گروه استقرارهای دائم (مسکونی) و استقرارهای فصلی (غیر مسکونی) است؛ که البته هر کدام از دو گروه مذکور، خود به زیر گروه‌هایی قابل تقسیم هستند. قسمتی از معیارها و مدارکی که برای انجام این تقسیم‌بندی مورد استناد قرار می‌گیرد، عبارتند از: انباشت‌های فرهنگی، زیر ساخت‌های طبیعی، فقدان زمین زراعی، نبود آب در تابستان و شواهد فرهنگی سطحی. گاهی رج‌های متشکل از قلوه سنگ‌ها برای ساختن دیوارهای چادر، اجاق‌ها و آغل‌ها و یک‌سری مجموعه آثار سفالی، بدون کوزه‌های بزرگ مخصوص انبار کردن که اغلب در روستاها یافت می‌شود، می‌تواند نشانه محوطه-های چادرنشین باشد. گورستان‌های دور افتاده و جدا از تپه‌های باستانی را به عنوان گورستان‌های مرتبط با گروه‌های چراگاه‌گرد کوچ‌نشین معرفی نموده‌اند، یا مجاورت با چشمه‌ها در نواحی بدون زمین زراعی را حاکی از زندگی کوچ‌نشینی می‌دانند (رایت، ۱۳۸۱: ۲۸۷-۲۸۸). ما نیز در راستای اهداف مورد نظر، در گام نخست محل‌های باستانی دوره مفرغ دره سیمره را براساس شواهد و مدارک موجود، به دو گروه استقرارهای دائم و استقرارهای فصلی تقسیم نمودیم. در نتیجه مشخص گردید که از میان ۲۶ محل مورد مطالعه؛ ۱۱ مورد از نوع استقرارهای دائم و ۱۵ مورد مابقی، استقرارهای فصلی بودند. در این میان ۵ مورد از استقرارهای فصلی مرتبط با استقرارهای کوچ‌نشینی هستند که درون غارهای بین راهی در امتداد تنگه زرانگوش شکل گرفته‌اند. همه غارها در مسیر ایل‌راه‌های معاصر هستند. ۱۰ محل دیگر از نوع قبرستان‌های مستقل و دور از مراکز مسکونی و مرتبط با زندگی کوچ‌گردی می‌باشند. تقریباً همه این قبرستان‌ها نیز در مسیر ایل‌راه‌های مورد استفاده کوچ‌نشینان معاصر واقع‌اند. مطالعات باستان‌شناسی انجام شده در مورد محل‌های باستانی دوره مفرغ دره سیمره حاکی از این است که ما با دو نوع محل‌های باستانی که مرتبط با دو شیوه معیشتی متفاوت‌اند، مواجه‌ایم. استقرارهای دائم وابسته به زندگی مبتنی بر کشاورزی و استقرارهای فصلی مرتبط با زندگی کوچ‌نشینی. هر کدام از این دو گروه، به شرایط خاص جغرافیایی وابسته است. سهولت دسترسی به مراتع، ایل‌راه‌ها و گذرگاه‌های مناسب و شرایط آب و هوایی مناسب، از جمله موضوعاتی هستند که از گذشته‌های دور مورد توجه کوچ‌نشینان چراگاه‌گرد بوده است. در

عوض، اراضی نسبتاً هموار و مسطح، خاک حاصلخیز و منابع آب کافی از جمله شرایط مهم مورد توجه روستائیان کشاورز بوده است. در مطالعه دیگری که در مورد استقرارهای فصلی انجام گرفت، ارتباط و فاصله آنها را از معابر کبیرکوه مورد ارزیابی قرار دادیم و بر این اساس آنها را به حوزه‌های معابر کبیرکوه تقسیم نمودیم. در این میان ۷ مکان مرتبط با حوزه تنگه زرانگوش، ۴ محل مرتبط با حوزه تنگه دره‌شهر، ۲ محل مرتبط با حوزه تنگه شیخ مکان، یک محل مرتبط با حوزه تنگه چوبینه و یک نقطه نیز در مجاور یکی از گذارهای رودخانه سیمره شکل گرفته است (نقشه ۲). بیشترین استقرارهای فصلی در حوزه تنگه‌ی زرانگوش پراکنده‌اند، شاید مهم‌ترین دلیل این موضوع این است که معبر مذکور راحت‌ترین مسیر برای عبور از کبیرکوه است. همه‌ی استقرارهای فصلی در امتداد مسیرهای به سمت قلمرو گرمسیری واقع‌اند. نتایج حاصل از این مطالعه بیانگر این است که معابر کبیرکوه از گذشته‌های دور (حداقل از دوره مفرغ) مورد توجه گروه‌های کوچ‌نشین قرار گرفته است و با وجود مانع عظیمی که سلسله ارتفاعات کبیرکوه ایجاد نموده است، گروه‌های متحرک انسانی بر اساس شناختی که در نتیجه تجربه حاصل گردیده است، معابر و گذرگاه‌های این سلسله ارتفاعات را شناسایی نموده و از این مسیرها جهت عبور از کبیرکوه استفاده نموده‌اند. ادامه مبحث به شکل مختصر به معرفی چند مکان باستانی مرتبط با زندگی کوچ‌گردی در دوره مفرغ می‌پردازیم:

۱- **مر بردبله باجگیر:** این مکان باستانی غاری است که بر روی دیواره شرقی تنگه زرانگوش و در فاصله حدوداً ۱۹۰۰ متری جنوب روستای زرانگوش از توابع دهستان هندمینی قرار دارد. ابعاد این غار به طول شمالی - جنوبی ۱۰۰ متر و به عرض غربی - شرقی (عمق) ۳۰ متر است. ارتفاع دهانه غار نیز در حدود ۱۵ متر است. متأسفانه محیط داخل غار به طور کامل توسط سوداگران آثار تاریخی تخریب شده است. در داخل غار مواد فرهنگی مربوط به دوره‌های مفرغ و آهن تا پارتنی و قرون اولیه اسلامی مشاهده می‌گردد.

۲- **مرگوار پهن:** این مکان باستانی نیز غاری است که بر روی دیواره غربی تنگه زرانگوش قرار دارد، طول شمالی - جنوبی غار در حدود ۵۵ متر و عرض غربی - شرقی آن ۲۰ متر است. ارتفاع دهانه غار در حدود ۱۰ متر است. قاچاقچیان اموال فرهنگی داخل غار را زیر و رو نموده‌اند. در سطح آوارهای حاصل از تخریب، مواد فرهنگی متعلق به دوره‌های مس - سنگی، مفرغ، آهن و دوران تاریخی قابل مشاهده است.

۳- عباس‌آباد: در دو طرف دهانه ورودی تنگه دره‌شهر، سه قبرستان شناسایی گردیده که دارای مواد فرهنگی دوره مفرغ هستند. عباس‌آباد یکی از این مکان‌ها است که بر روی یک تپه طبیعی در فاصله حدوداً ۲۵۰ متری ضلع غربی تنگه دره‌شهر و در جنوب روستای عباس‌آباد قرار دارد. ابعاد این محوطه ۵۰×۳۰ متر است. به نظر می‌رسد که در قرون اولیه اسلامی یک‌سری سازه‌های معماری در رأس این تپه جهت کنترل دهانه تنگه دره‌شهر ایجاد شده است.

۴- نوم رگ: این مکان یک گورستان بزرگ به ابعاد ۱۲۰×۱۱۰ متر است که در ضلع شرقی ابتدای تنگه دره‌شهر قرار گرفته است. این قبرستان در فاصله حدوداً ۲۰۰ متری جنوب روستای جهانگیرآباد از توابع دهستان زرین‌دشت قرار دارد. جاده دره‌شهر- آبدانان از دامنه شرقی محوطه و آب سراب دره‌شهر از فاصله ۳۵ متری آن می‌گذرد. متأسفانه اکثر قبور توسط قاچاقچیان اموال فرهنگی تخریب شده است. در سطح محوطه مواد فرهنگی دوره‌های مفرغ و عصر آهن پراکنده است.

ب) قوم‌نگاری ایل زنگنه

۱) منشأ نژادی و تاریخچه

در منابع مختلف ایل زنگنه به عنوان یکی از شعبات و گروه‌های اصلی اکراد ایرانی معرفی شده است. در دایرةالمعارف اسلام چنین آمده: عشایر اصلی کرد ایران سه گروه‌اند: سیاه منصور، چگنی و زنگنه و اجداد این سه گروه سه برادر بودند که از لرستان آمده بودند (زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۲۷۳). شرفنامه بدلیسی اکراد ایرانی را مشتمل بر چهار شعبه می‌داند: سیاه منصور، چگنی، زنگنه و پازوکی (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۲۸). عشایر زنگنه از دوره مغول تا دوره پهلوی پیوسته دست‌خوش سیاست حکومت‌های وقت بوده‌اند به طوری که این دولت‌ها تصمیم به پراکندگی و اختلاط نژادی آنان با ایلات و طوایف دیگر گرفتند. در حمله مغول به ایران، تفرقه بزرگی میان قبایل کرد بروز کرد. در این دوره سه قبیله بزرگ و مهم اکراد به نام زنگنه، شاه منصور و چگنی از طوایف اردلان مشهور شدند. حدود ۳۰۰۰۰ نفر از این قبایل به صحرای قراباغ واقع در شمال آذربایجان کوچیده و در آنجا حکومت محلی تشکیل دادند و عده‌ای دیگر به فارس و خوزستان متواری شدند. با ظهور دولت صفوی، اقوام کرد قراباغ تبعیت ایران را پذیرفتند و سردار ایل شاه منصور از سوی شاه طهماسب اول به مقام امیرالأمرای منصوب شد و در زمان او، عده‌ای از طوایف چگنی به گرجستان و دسته‌ای از قبایل زنگنه به عراق عجم و خراسان مهاجرت کردند (شمیم، ۱۳۱۲: ۴۰). ایل زنگنه در

اواخر حکومت قاجاریه و اوایل سلطنت پهلوی رو به ضعف نهاد و تحت نفوذ ایلات دیگر درآمد (افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۱۲۲۵).

۲) گسترده جغرافیایی ایل زنگنه

با اینکه امروزه حوزه اصلی محل سکونت ایل زنگنه در استان کرمانشاه است، لیکن به دلایل مختلفی در قرون گذشته گروه‌های متعددی از این ایل در مناطقی مانند: فارس، خوزستان، کهگیلویه، همدان، خراسان، موصل، کرکوک و هرات پراکنده شده‌اند (همان: ۱۲۱۷). زنگنه‌های ساکن در کشور عراق سنی مذهب‌اند و هنوز در محلی زندگی می‌کنند که مدعی هستند زادگاه اصلی آنان بوده است، یعنی بخش علیای آوه پسی و می‌گویند شیخ علی‌خان زنگنه صدراعظم شاه سلیمان صفوی، از این محل کوچ کرده و به خدمت شاه ایران پیوست (ادموندز، ۱۳۶۲: ۲۹۷). در زمان نادرشاه، سه طایفه زنگنه، کرد زنگنه و کرد به منطقه کهگیلویه کوچانیده شدند و سپس در سرزمین جانکی سکونت کردند. از همان زمان بیلاقشان در نواحی سمیرم و قشلاقشان جانکی گرمسیر بوده است (ستارمنش، ۱۳۳۸: ۶۷). از عصر کریم‌خان نیز ریاست حدود بلوک جانکی در اختیار خانواده صفی‌قلی بیگ زنگنه بوده است (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۱۷۸). دایرةالمعارف اسلام به هنگام بحث از عشایر کرد شرق ایران می‌گوید: در منطقه قراباغ قفقاز ۲۴ طایفه کرد بودند که نفوس آن‌ها قریب به ۳۰۰۰۰ نفر می‌شد و علاوه بر این‌ها در خراسان هم طایفه گل و زنگنه بودند و طایفه چگنی کرد هم به گرجستان مهاجرت کرده بودند.

۳) جمعیت

جمعیت ایل زنگنه از سال ۱۰۹۴ ه.ش به شرح زیر بوده است:

در سال ۱۰۹۴ ه.ش	۲۰۰۰۰ خانوار
در سال ۱۲۳۵ ه.ش	۱۰۰۰ خانوار
در سال ۱۲۷۱ ه.ش	۱۵۰۰ خانوار
در سال ۱۲۹۵ ه.ش	۳۰۰۰ خانوار
در سال ۱۳۰۶ ه.ش	۱۳۰۰ خانوار
در سال ۱۳۱۱ ه.ش	۱۳۰۰ خانوار
در سال ۱۳۱۷ ه.ش	۱۵۰۰ خانوار
در سال ۱۳۴۷ ه.ش	۲۰۰۰ خانوار

در سال ۱۳۶۸ ه.ش ۵۰۰ خانوار

در سال ۱۳۷۰ ه.ش ۴۲۵ خانوار کوچ رو (افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۱۲۲۷).

مطابق با آخرین آمارها جمعیت ایل زنگنه در سال ۱۳۷۷ حدود ۳۸۱۶ نفر بوده است که در قالب ۵۴۷ خانوار جای گرفته‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۷).

۴) نظام اجتماعی و سلسله‌مراتب قدرت

ایل زنگنه از تعدادی طایفه و هر طایفه از تعدادی هوز تشکیل می‌گردد. در این ایل خانوارهای یک طایفه منسوب به یک اصل و از یک دودمان‌اند و خویشاوندی در این ایل از اهمیت بسیاری برخوردار است. هرچند در سال‌های اخیر با تغییرات فرهنگی و اجتماعی صورت گرفته تا حدودی نظام خویشاوندی تضعیف گردیده است. سرپرستی در این ایل موروثی است و از پدر به پسر ارشد می‌رسد. در حال حاضر آقای علی شاهمرادی این مسؤولیت را به عهده دارد و در شهر کرمانشاه ساکن است. رؤسای ایل زنگنه در گذشته علاوه بر سواران و تفنگچیان، گروهی سوار شخصی داشته که در میان آنان مردان دلاور و نامی بسیار بوده و در تمامی جنگ‌های زنگنه و طوایف مجاور علیه قوای دولت‌های متجاوز مانند عثمانی شرکت داشته‌اند.

نظام سنتی ایل زنگنه از بزرگ‌ترین واحد تا کوچک‌ترین به شرح زیر است:

ایل ← طایفه ← هوز ← مال (خانوار)

افشار سیستانی تعداد طوایف زنگنه را ۵ طایفه ذکر نموده است: چوبین، کندوله، عثمان وند،

نامی وند و چهر.

۵) دامداری

یکی از انواع شیوه‌های معیشت مردم ایران دامداری است که متناسب با شرایط آب و هوایی این سرزمین است. دامداران برای استفاده از مراتع مورد نیاز دام‌های خود، شیوه کوچ‌نشینی را برگزیده‌اند و از گذشته‌های دور این شیوه در ایران مرسوم بوده و در حال حاضر نیز جریان دارد. ایل زنگنه متناسب با نیازشان حیواناتی از قبیل گوسفند، بز، قاطر و اسب را پرورش می‌دهند، اما نگهداری گوسفند از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا پرورش گوسفند به لحاظ اقتصادی باصرفه‌تر است و از پشم و گوشت آن استفاده زیادی به عمل می‌آید. در مرحله بعد قاطر، اسب و الاغ برای کوچ و حمل وسایل و اثاثیه مورد نیاز است. بز از نظر اهمیت در جایگاه بعدی قرار دارد. موی بز در گذشته برای بافتن سیاه چادر استفاده می‌شده است، با این حال، امروزه

استفاده از موی بز در تهیه سیاه چادر جایگاه خود را از دست داده است. در ایل زنگنه مالکیت بر دام شخصی بوده و هر خانوار دارای تعداد مشخصی دام است که بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ رأس متغیر است. در گذشته مراتع بیلاقی و قشلاقی عمومی بوده و حتی عشایر در مسیر کوچ خود از مراتع بسیاری استفاده می‌کردند که مالکان خاصی نداشته است. در چند سال اخیر مراتع قشلاقی عشایر زنگنه توسط ساکنان بومی منطقه دهلران به زیر کشت انواع محصولات کشاورزی رفته است.

۶) مسکن

مسکن بیشتر ایل زنگنه سیاه چادر است که به زبان محلی به آن دوار (Dawar) می‌گویند. جنس این سیاه چادرها از موی بز است و زنان آن را می‌بافند. وزن آن گاهی تا ۳۰۰ کیلوگرم می‌رسد، بنابراین برپا کردن آن کار سختی است و معمولاً در بیلاق و قشلاق بر پا می‌شود. در طی مسافت بیلاق و قشلاق با توجه به اینکه حدود یک ماه به طول می‌انجامد در منزلگاه‌ها، چادرهایی از جنس کف یا گونی معمولی (به دلیل سبکی و راحت بودن) برپا می‌گردد.

۷) کوچ ایل زنگنه

۷-۱) بیلاق

عشایر زنگنه به منظور استفاده از منابع طبیعی و چرای دام و علاقه به کوچ‌نشینی با تمام اعضای خانواده و بارو بنه و سرپناه قابل‌حمل به طور معمول گذشته، هر ساله با طی مسافتی بیش از ۵۰۰ کیلومتر جاده مالرو با نظم خاصی از ناحیه بیلاقی ماهی‌دشت کوچ کرده و با کوچ‌های متوالی و استفاده از میان‌بند خود را به ناحیه قشلاقی دهلران و پیرامون آن که محدوده زیست و قلمرو زمستانی آن‌هاست می‌رسانند. حوزه بیلاقی عشایر زنگنه؛ ماهی‌دشت قیماس، تالان‌دشت، میدان تیر، جلال‌وند، سر فیروزآباد و هرسم است. در واقع منزلگاه اصلی و دایمی عشایر ایل زنگنه در منطقه بیلاقی استان کرمانشاه است و در این منطقه دارای اراضی زراعی نیز می‌باشند که در آن‌ها به کشت محصولات کشاورزی می‌پردازند. اکثر عشایر در شهرها و روستاهای منطقه بیلاقی دارای منازل مسکونی هستند، لیکن به هنگام فصل بیلاقی چادرها و سیاه چادرهای خود را بر پا می‌کنند.

۷-۲) قشلاق

حوزه اصلی قشلاقی عشایر زنگنه مراتع برتش و دشت عباس در حوزه شهرستان دهلران است و در غرب این مناطق سلسله ارتفاعات حمیرین واقع است. این مناطق از گذشته‌های دور به واسطه

وجود مراتع غنی، منابع آب و شرایط اقلیمی مناسب، همواره مورد توجه عشایر کوچرو متعددی مانند ایلات زنگنه، زوله، ترکاشوند و حسن‌وند بوده است و هرساله گروه‌های زیادی از دامداران استان‌های همدان، کرمانشاه، لرستان و سایر مناطق به این قسمت سرازیر می‌شوند. ایلات اوایل آذرماه به قشلاق می‌رسند و اقدام به برپایی سیاه چادرهای خود می‌کنند. محل اسکان در اینجا ثابت است مگر این که به واسطه انباشت زیاد فضولات حیوانی، مجبور شوند اطرافگاه خود را جا به جا نمایند. مدت اسکان در این مناطق قشلاقی حدود چهار ماه است. ایلات مختلف در منطقه قشلاق با آرامش در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و در حال حاضر هیچ‌گونه مشکل خاصی در میان آنان وجود ندارد. علاوه بر آن، ایلات منطقه با ساکنان شهری و روستایی منطقه قشلاق در ارتباط بوده و با آنان مراوده دارند به طوری که از ساکنان شهری و روستایی منطقه محصولات کشاورزی مانند جو و ذرت می‌خرند و همچنین از چاه‌های آب بومیان منطقه استفاده می‌کنند و در عوض به آنان گوسفند، پشم و محصولات لبنی می‌فروشند. بعضی از گروه‌های عشایر در اطراف برتش در فصل قشلاق اتاق کرایه می‌کنند و وسایل خود را در آن نگهداری می‌کنند، به گفته عشایر در سال‌های قبل از ۱۳۵۷ عرب‌های عراق به آنان چای می‌فروختند و در مقابل پول یا گوسفند می‌گرفتند.

از آنجایی که زندگی کوچ‌نشینی یک نوع امرار معاش و یک موضوع فرهنگی است، بررسی و شناخت آن از نظر قوم‌شناسی امری ضروری است. بررسی زندگی کوچ‌نشینی به ما فرصت می‌دهد که با نحوه سازش کوچ‌نشینان با محیط و عوامل گوناگون تاثیرگذار در آن پی ببریم و بررسی آن برای شناخت چگونگی روند تکامل زندگی انسانی لازم و حائز اهمیت است (امیری، ۱۳۸۱: ۳۰۸). خاور نزدیک در طول تاریخ گسترده‌اش با ویژگی‌های زیست‌محیطی گوناگون قادر به حمایت از جوامع پیچیده دامداران کوچ‌نشین بوده است. برخلاف مناطق صحرایی مثل آسیای مرکزی، سیستان و بلوچستان، شمال آفریقا و آمریکای شمالی، دامداران کوچ‌نشین در بلندی‌های خاور نزدیک به ویژه در ایران تا اندازه‌ای زیاد تماس دو جانبه با جوامع یکجانشین روستایی و مراکز تمدن داشته‌اند. در جنوب غرب ایران این تماس‌های دو جانبه که به خاطر چندین مشخصه بارز جغرافیایی و زیست‌محیطی به وجود آمدند، باعث همسایگی نزدیک جوامع خودمختار ولی به هم وابسته گردید. این نزدیکی، جوامع را وادار به شرکت در استفاده از مناطق مشترک کرد که باعث به وجود آمدن زمینه‌ای برای یک رشته به هم پیوستگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شد. به هم وابستگی و نزدیکی این جوامع مکمل است که پایه تحولات سیاسی و اقتصادی را در خاور نزدیک به ویژه در

ایران به وجود آورده است. یک عنصر اصلی در این همزیستی تکاملی، پراکندگی منابع طبیعی در کوهپایه‌ها و سرزمین‌های پست جنوب غربی ایران است. نه مناطق کوهپایه‌ای و نه سرزمین‌های پست به تنهایی توان برآورده ساختن نیازهای زیستی یک اقتصاد گسترده بر اساس دامداری را ندارند. در این مناطق اقتصاد معیشتی وابسته به دامداری تنها به بهره‌برداری از چراگاه‌های مناسب از راه کوچ سالانه میسر بوده است. این روش اقتصادی زیستی برای حداکثر بهره‌برداری از محیط زیست از دوران پیش از تاریخ هم‌زمان با تحول کشاورزی و اسکان در دهکده‌های اولیه در کوهپایه‌های زاگرس تا دوران تاریخی، منجر به تحولات اجتماعی - سیاسی بین دامداران کوچ‌نشین جنوب غرب ایران با پیامدهای مهم تاریخی شده است (علیزاده، ۱۳۷۱: ۲۹ - ۳۰).

۷-۳) مسیر کوچ

جغرافیای فیزیکی زاگرس مرکزی از زمان‌های قدیم الگوهای اصلی راه‌های دسترسی به درون منطقه و نیز مسیرهای رفت و آمد در امتداد آن را تعیین نموده است (Henrickson, E. 1985: 4). اکثر مسیرها در امتداد برجستگی‌های کوهستانی می‌گذرد که جهت جغرافیایی شمال غربی - جنوب شرقی دارند. با وجود این، گذرگاه‌های کوچک کوهستانی که بعضاً در زمستان در اثر بارش برف مسدود می‌گردند، عبور در عرض برجستگی‌های کوهستانی را ممکن می‌سازد (Hearinck & Overlaet, 2002: 166). الیزابت هنریکسون مسیرهای شرقی - غربی و ادموندز مسیرهای شمالی - جنوبی را که از میان زاگرس مرکزی می‌گذرد به شکل خوبی معرفی نموده‌اند. (7- 1985: Henrickson, E. 8 & Edmonds, 1922: 336-337).

ادامه حیات و استمرار معیشت جوامع عشایری مستلزم داوم فعالیت‌های اقتصادی به صورت کوچ‌نشینی است. کوچ‌نشینی در واقع حرکتی است دو جانبه که بر طبق یک جدول زمانی مشخص بین دو محیط مشخص با شرایط زیست محیطی متفاوت انجام می‌شود. کوچ‌نشین‌ها نیمی از سال را در کوهستان‌های سردسیر و نیمی دیگر را در جلگه‌های گرم به سر می‌برند و بر اساس تقویم دقیق شمسی کوچ‌نشینی از سردسیر به گرمسیر و یا برعکس را انجام می‌دهند. مسیر کوچ کوچ‌نشین‌ها را "ایل راه" می‌نامند و حرکت روزانه آن‌ها در ایل راه از حدود ۱۵ کیلومتر در روز تجاوز نمی‌کند و به طور متوسط اغلب حدود یک ماه در راه می‌باشند. نوع کوچ عشایر ایل زنگنه و سایر عشایر منطقه از نوع عمودی است یعنی حرکات نزولی و صعودی در ارتفاعات برای دسترسی به مراتع مرغوب. با مطالعه مسیر اصلی و عمده کوچ عشایر ایل زنگنه مشاهده می‌گردد که این کوچ‌نشینان نیز از همان مسیرهای ارتباطی استفاده می‌کنند که از گذشته‌های دور بر اساس جغرافیای فیزیکی

منطقه شکل گرفته و همواره مورد استفاده گروه‌های انسانی واقع شده است. این کوچ‌نشینان در مسیر خود از قسمت‌هایی از مسیر شرقی - غربی «پشت‌کوه - خرم‌آباد - بروجرد» می‌گذرند (Henrickson, E. 1985: 7-8). به طوری که از دامنه‌های جنوبی مناطق ماهی‌دشت کرمانشاه به سمت کوه قِلاجَه حرکت نموده و از طریق منطقه چهارمله و منطقه آسمان‌آباد از توابع بخش چرداول به سمت دره شیروان حرکت می‌کنند و در نهایت از طریق کوه مله‌رویتِه (Melaroyta) خود را به معابر دامنه‌های شمالی کبیرکوه می‌رسانند. در این هنگام معابر کبیرکوه را بایستی پشت سر بگذارند تا خود را به ناحیه پشت‌کوه در منطقه آبدانان برسانند و در نهایت به سمت دهلران و برتَش رهسپار گردند.

عشایر زنگنه به جای استفاده از واژه‌های اطراقگاه یا بارانداز، از اصطلاح منزل برای محل‌های توقف‌گاهی جهت استراحت در بین راه استفاده می‌کنند. مدت زمان کوچ ایل زنگنه بر اساس اطلاعات گردآوری‌شده حدود یک ماه طول می‌کشد که البته مدت زمان کوچ به عوامل مختلفی بستگی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- میزان غنای مراتع بین راهی. هرچه مراتع بهتر باشد سعی می‌کنند دیرتر حرکت کنند. ۲-
 - نوع برخورد اهالی شهری و روستایی که عشایر از کنار آنان و از میان اراضی زراعی آنان می‌گذرند. ۳- میزان امنیت مناطق بین راهی. ۴- شرایط اقلیمی و آب و هوایی.
- بر اساس تجربه محل منزل‌ها به شکل دقیق تعیین شده است که در این میان موقعیت طبیعی محل منزل‌گاه از اهمیت بالایی برخوردار است. ایل زنگنه در مدت زمان کوچ در ۲۴ منزل اطراق می‌کنند تا این‌که به منطقه قشلاق برسند (جدول ۱). امروزه عشایر ایل زنگنه از تنگه زرانگوش برای گذر از کبیرکوه به سمت قشلاق استفاده می‌کنند، ولی در دهه‌های گذشته از تنگه دره‌شهر (مسیر دره شهر - آبدانان) نیز استفاده می‌شده است. همان طوری که پیشتر اشاره گردید، تنگه زرانگوش مهم‌ترین معبر کبیرکوه است که بیشترین استقرارهای فصلی دوره مفرغ در پیرامون آن شکل گرفته است و تداوم استفاده از این معبر برای عبور از کبیرکوه تا امروز که عشایر ایل زنگنه از آن استفاده می‌نمایند، حاکی از این است که این معبر از مسیرهای مهم و سهل‌الوصول کبیرکوه برای عبور از آن است. گذر از کبیرکوه به واسطه وجود مراتع غنی و منابع آب کافی و نیز سهولت دسترسی به مراتع قشلاق، از گذشته‌های دور مورد توجه بوده است به طوری که امروزه نیز ایلات مختلفی از معابر کبیرکوه می‌گذرند. در گذشته که وسایل حمل و نقل به سهولت در دسترسی نبوده، اگر یکی از اعضای ایل در فصل کوچ فوت می‌نمود جسد وی را نی پیچ نموده و در یک قبرستان

غریب در بین راه به شکل امانت به خاک می‌سپردند و بعدا به گاه فرصت آن را به منزلگاه اصلی در سردسیر منتقل می‌کردند.

بحث و نتیجه‌گیری

با مطالعه مسیرها و ایل‌راه‌های عمده و اصلی مورد استفاده عشایر زنگنه متوجه می‌شویم عشایر زنگنه از همان معابر و مسیرهایی که از گذشته‌های دور مورد استفاده گروه‌های انسانی واقع شده، استفاده می‌نمایند. این مسیرها در راستای جغرافیای فیزیکی منطقه به صورت طبیعی شکل گرفته و راحت‌ترین و آسان‌ترین مسیرها برای رسیدن به مراتع قشلاقی اند. حتی امروزه نیز با وجود گسترش زندگی روستائینی و به زیر کشت رفتن اراضی میان دره‌ای و اراضی پیرامون ایل‌راه‌ها، مسیرهای ارتباطی قدیمی به وسیله عشایر استفاده می‌شود.

استقرار کوچ‌نشینان ساکن کوهستان در مراتع قشلاقی اراضی پست، یعنی هم‌جواری و هم‌زیستی و مجاورت آنان با کشاورزان یک‌جانشین بومی ساکن نواحی قشلاقی و نیز عشایر کوچ‌نشین سایر مناطقی است که در فصل قشلاق به مراتع قشلاقی روی آورده‌اند. امروزه مراتع قشلاق در دشت‌های مهران، دهلران و آبدانان واقع است. وجود این مراتع وسیع موجب شده است که هر ساله گروه‌های زیادی از دامداران همدان، کرمانشاه، لرستان و سایر مناطق به این قسمت سرازیر شوند. در گذشته دامداران عراقی با کسب مجوزهای ویژه‌ای برای چرای گوسفندان به مراتع برتس روی می‌آوردند (خیتال، ۱۳۶۹: ۲ و ۱۹۸: Hole, 1979). از سوی دیگر سابقه زندگی یک‌جانشینی امروزی شهرستان دره‌شهر به حدود کم‌تر از یک قرن می‌رسد و در گذشته دره سیمره نیز جزء مناطق قشلاقی بوده و به علت وضعیت آب و هوایی و شرایط زیست محیطی آن، بسیاری از کوچ‌نشینان گله‌دار مناطق شمالی و شمال شرقی پیش‌کوه در فصل قشلاق به این دره و نواحی پیرامون آن کوچ نموده و از مراتع زمستانی آن بهره‌برداری می‌شده است، لیکن امروزه به علت این که تمام اراضی دره به زیر کشت و زرع می‌رود، دیگر کوچ‌نشینان مجاز به اسکان در این منطقه در فصل قشلاق نیستند، بلکه از طریق معابر کبیرکوه، به سمت پشت‌کوه و شمال خوزستان کوچ نموده و قشلاق را در آن جا سپری می‌نمایند. ژاک دو مرگان در این ارتباط، اطلاعات خوبی را در اختیار ما قرار می‌دهد:

«منطقه مراتع زمستانی، در تابستان صحرائی سوزان است که هیچ کس نمی‌تواند در آن زندگی کند، در حالی که در فصل سرما در اینجا شخص از آب و هوای بسیار مطبوع بهره‌مند است. در اینجا هرگز برف نمی‌بارد. تنها باران‌های فراوان لایتنقطع علفزارهای حاصلخیز را که هزاران گوسفند

و گاو و اسب در آن می‌چرند و کوچ‌نشینان چادر می‌زنند، آبیاری می‌کنند. در ماه مهر در طول مدتی که قلال لرستان پوشیده از برف‌اند، باران‌های سیلابی بر منطقه پست فرو می‌ریزند، سبزه‌ها هم ظاهر می‌گردند و پس از آن به زودی گله‌هایی که از سرمای کوه‌ها فراری‌اند، فرا می‌رسند. اما به محض فرا رسیدن گرمای خرداد ماه، علف دوباره می‌خشکد، حیوان‌ها دره سیمره را ترک و کوچ‌نشینان مراتع متروکه را پشت سر خود می‌سوزانند، تا علف‌های بد و حیوان‌های موزی را از بین برده و مانع شوند که در غیاب آن‌ها دیگری - هرکس باشد - قلمرو آن‌ها را اشغال کند» (دو مرگان، ۱۳۳۹: ۱۹۰-۱۹۱).

استقرار کوچ‌نشینان ساکن کوهستان در مراتع قشلاقی اراضی پست و هم‌جواری و هم‌زیستی و مجاورت آنان از یک‌سو با کشاورزان یکجانشین بومی ساکن نواحی قشلاقی و از سوی دیگر، عشایر کوچ‌نشین سایر مناطق که در فصل قشلاق به مراتع قشلاقی روی آورده‌اند، زائیده شرایط زیست محیطی منطقه است. این وضعیت موجب تماس‌های دوجانبه و چند جانبه ایلات کوچ‌نشین با سایر ایلات و نیز با جوامع یکجانشین بومی ساکن نواحی قشلاقی می‌گردد. این تماس‌ها باعث همسایگی نزدیک این جوامع می‌شود. این نزدیکی، جوامع را وادار به شرکت در استفاده از مناطق مشترک می‌نموده و در نتیجه باعث به وجود آمدن زمینه‌ای برای یک رشته به هم پیوستگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و هنری می‌شد. این شرایط در درازمدت موجب تأثیر و تأثرات فرهنگی می‌گردد. به طوری که موجب می‌شود کوچ‌نشینان متحرک و کشاورزان یکجانشین با مسایل و موضوعات فرهنگی مرتبط با یکدیگر آشنا گردند و بدین ترتیب در نهایت روش زندگی کوچ‌نشینی خود می‌تواند نقش مهمی را در انتقال جابه‌جایی و گسترش مسایل و موضوعات فرهنگی جدید به عهده گیرد. طبق نظریه اشاعه‌گرایی در مردم‌شناسی حرکت اشاعه در آن واحد و همواره بر روی دو محور حرکت می‌کند؛ از یک‌سو بر محور جغرافیایی که در این حالت، آثار آن در محدوده‌های جغرافیایی تعقیب می‌شود و از سوی دیگر بر محور زمان که در این صورت حرکت از خلال تاریخ‌گذاری و تعیین عمر پدیده‌ها مشخص می‌گردد و در واقع اشاعه‌گرایی تغییر و شباهت فرهنگی را عموماً ناشی از تأثیرپذیری از محیط بیرونی می‌داند که با توجه به نوع آن، از خلال هم‌جواری یا انتقال و حرکت، پدیده‌های فرهنگ مبدأً را به محیط فرهنگی مقصد رسانده است. با وجود انتقاداتی که بر نظریه اشاعه‌گرایی وارد است، به نظر می‌رسد که این نظریه در ارتباط با موضوع هم‌جواری و هم‌نشینی عشایر کوچ‌نشین در مراتع قشلاقی و بیلاقی کاربرد درستی دارد.

پیش‌تر اشاره شد که بر اساس مطالعات انجام شده، سنت سفال منقوش یک‌رنگ گودین III در حالی که به یک سطح پیشرفته‌ای رسیده بود در گودین تپه پدیدار شد و مراحل اولیه شکل‌گیری آن در گودین تپه یا دره کنگاور نبوده است (Henrickson, R. 1987_b: 42 & Haerink, 2011: 78)، بلکه به نظر می‌رسد که این نوع سنت سفالگری از سنت‌های گوناگون و به هم پیوسته سفال چندرنگ اوایل هزاره سوم ق.م در مناطق کوهپایه‌های دامنه‌های جنوبی زاگرس نشأت گرفته است (Henrickson, R. 1987_a: 208)؛ یعنی پیش از این که هم‌زمان مرحله III₆ گودین در سراسر حوزه زاگرس مرکزی اشاعه یابد، در بعضی نواحی جنوبی این حوزه توسعه یافته بود (Haerink & Overlaet, 2006: 26 & Haerink, 2011: 68-69). گسترش سریع این نوع سنت سفالگری در سراسر زاگرس مرکزی در نیمه اول هزاره سوم ق.م یکی از تحولات مهم باستان‌شناسی زاگرس مرکزی است که در این دوره به وقوع پیوسته است و به نظر می‌رسد که روند زندگی کوچ‌نشینی در شکل‌گیری آن نقشی اساسی را ایفاء نموده است. به احتمال زیاد کوچ‌نشینی ساکن در مراتع قشلاقی بعد از آشنایی با سنت سفالگری سفال منقوش گودین III و استفاده از آن در زندگی روزمره، در جریان کوچ به سمت مراتع بیلاقی، نقش مهمی در اشاعه و رواج آن در سایر مناطق زاگرس مرکزی ایفا نموده‌اند. در واقع به نظر می‌رسد که شیوه زندگی کوچ‌نشینی مهم‌ترین عامل در اشاعه و رواج سریع این نوع سنت سفالگری بوده است.

منابع

- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۱). کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، جلد ۲. چاپ دوم. تهران: انتشارات نگارستان کتاب.
- ادموندز (۱۳۶۲). یادداشت‌هایی درباره لرستان، ترجمه سکندر امان الهی بهاروند و لیلی بختیار. تهران: انتشارات بابک.
- امام شوشتری، سید محمد علی (۱۳۳۱). تاریخ جغرافیایی خوزستان. تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- امیری، مصیب (۱۳۸۱). «نقش جغرافیای زیست محیطی در شکل‌گیری فرهنگ‌های پیش از تاریخ جلگه مرودشت». اثر شماره ۳۴ و ۳۳. سازمان میراث فرهنگی کشور. صص ۳۰۸-۳۱۸.
- بدلیسی، شرف خان بن شمس‌الدین (۱۳۷۷). شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان) به انضمام ولادیمیر ویلیا مینوف زرنوف. تهران: اساطیر.
- دمرگان، زاک (۱۳۳۹). جغرافیای غرب ایران. ترجمه و توضیح کاظم ودیعی. جلد دوم. تبریز: انتشارات چهر.

- رایت، هنری (۱۳۸۱). «پس کرانه‌های شوشان در دوران شکل‌گیری حکومت‌های نخستین». گردآورنده فرانک هول. در باستان‌شناسی غرب ایران. ترجمه زهرا باستی. تهران: انتشارات سمت، صص ۲۸۵-۳۱۵.
- زکی بیگ، محمدامین (۱۳۸۱). تاریخ کرد و کردستان. ترجمه روشن اردلان. تهران: توس.
- خیتال، جعفر (۱۳۶۹). مجموعه آراء در مورد سرزمین پشت‌کوه ایلام. چاپ اول. چاپخانه فرهنگ: ناشر کتابخانه اسماعیلی ایلام.
- سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سمینار بررسی مسائل جامعه عشایری ایران. جلد ۳، ۲-۵ تیر ۱۳۵۵. کرمانشاهان.
- ستارمنش، محسن (۱۳۳۸). «جغرافیای عشایری خوزستان». ژاندارم‌ری. سال ۱۲. شماره ۷. مهر ۱۳۳۸. ۶۶-۶۷.
- سید سجادی، سید منصور و سامانی، نوروزعلی (۱۳۷۸). «گزارش یک فصل کاوش در تپه نورآباد لرستان» در باستان‌شناسی و هنر ایران. ۳۲ مقاله در بزرگداشت دکتر نگهبان. به کوشش عباس علیزاده، یوسف مجیدزاده و صادق ملک شه‌میرزادی. مرکز نشر دانشگاهی. صص ۸۵-۱۲۰.
- ساخت، رابرت (۱۳۸۱). «فرهنگ‌های تاریخی اولیه»، گردآورنده فرانک هول در باستان‌شناسی غرب ایران. ترجمه زهرا باستی. تهران: انتشارات سمت، صص ۳۴۰-۴۰۴.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۱۲). کردستان و تبریز. کتابخانه‌های سعادت و سروش.
- شهبازی، سیاوش (۱۳۸۵). گزارش فصل اول بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان دره شهر. آرشیو اداره کل سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان ایلام.
- طلائی، حسن (۱۳۸۵). عصر مفرغ ایران. تهران: سمت.
- علیزاده، عباس (۱۳۶۹). «اشغال جنوب خوزستان به دست الیماییان». ترجمه جعفر تال بلاغی در باستان‌شناسی و تاریخ. شماره پیاپی ۷. مرکز نشر دانشگاهی. صص ۳۴-۴۳.
- علیزاده، عباس (۱۳۷۱). «بازتاب نقش جغرافیایی، زیست محیطی و اقتصادی در تحولات جنوب باختری ایران»، مجله اثر، شماره ۲۱، سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۲۹-۴۷.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی. تهران: نشر نی.
- مرکز آمار ایران، (۱۳۷۷). سرشماری اقتصادی عشایر کوچنده. نتایج تفصیلی. استان ایلام.
- اربارینو، مروین (۱۳۷۷). نظریه‌های مردم‌شناسی. ترجمه: عباس محمدی اصل. تهران: آوای نور.
- مستوفی الممالکی، رضا (۱۳۷۷). جغرافیای کوچ‌نشینی، عمومی و ایران با تأکید بر ایل قشقایی. مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی. تهران.
- مظاهری، خداکرم (۱۳۸۵). گزارش فصل دوم بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان دره شهر. جلد ۳. آرشیو جهاد دانشگاهی واحد ایلام.
- مظاهری، خداکرم (۱۳۸۸). تبیین گستره جغرافیایی فرهنگ عصر مفرغ (گودین III) در زاگرس مرکزی

- و سنجش عوامل مؤثر در نفوذ آن به دره سیمره در استان ایلام. رساله دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات. به راهنمایی دکتر حسن طلائی (منتشر نشده).
- یوسفی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۲)، تاریخ اندیشه‌ها و آرا انسان‌شناسی و مردم‌شناسی، تهران، انتشارات یسپرون.
- Alizadeh, Abbas (2003). "Some observations based on the nomadic character of Fars prehistoric Cultural development", in the yeki bud yeki nabud, in honor of William M. Summner, Edited by Naomi F. Miller and Kamyar Abdi, monograph 48. Cotsen institute of Archaeology university of California, PP. 83-97.
 - Bernbeck, R. (1992). "Migratory patterns in early nomadism: a reconsideration of Tepe Tulai", *Paleorient*, vol. 18/1, pp. 77-88.
 - Contenau, J. et Ghirshman, R. (1933). *Fouilles du Tepe - Giyan pre de Nehavand (Rapport preliminaire)*, Librairie orientaliste paul Geuthner, paris.
 - _____ (1935). *Fouilles du Tepe - Giyan pre de Nehavand 1931-1932*, Librairie orientaliste paul Geuthner, paris.
 - Edmonds, C. J. (1922). "Luristan: Pish- i Kuh & Bala Giriveh", *Geographical Journal*, vol. LIX, pp. 335-356.
 - Emberling, Geoff, Rob, B. John, Speth, John, D. & Wright, Henry, T. (2002). "Kunji Cave: early Bronze Age burials in Luristan", *Iranica Antiqua*, vol. 37, pp. 47-105.
 - Goff, Clare. L. (1970). "Excavation at Babajan, 1968: Third Preliminary report", *Iran*, vol. 8, pp. 142-156.
 - _____ (1976). "Excavation at Babajan: The Bronze Age occupation", *Iran*, vol. 14, pp. 19-40.
 - Haerinck, E. (2011). Painted pottery of the first half of the early Bronze Age (Late 4th - First Centuries of the 3rd Millennium B.C.) in Luristan, W-Iran, *Iranica Antiqua*, vol. XLVI, PP. 55-88.
 - Haerinck, E. & Over Laet, B. (2002). "The chalcolithic & the early Bronze Age in Pusht-I Kuh, Luristan: chronology & mesopotamian contacts", *Akkadica*, no/ 123, pp. 163-181.
 - _____ (2006). *Luristan excavation documents*, vol. 6: Bani Surmah, BAMi, The Ghent University and the Royal Museums of Art and History, Brussels.
 - Henrickson, Elizabeth. (1985). "The early development of pastoralism in the central Zagros highlands (Luristan)", *Iranica Antiqua*, vol. 10, pp. 1-43.
 - Henrickson, Robert. (1986). "A regional perspective on Godin III cultural development in central western Iran", *Iran*, vol. 24, pp. 1-57.
 - _____ (1987a). "Godin III & the cronology of central western Iran circa 2600-1400 B.C.", In *the archaeology of western Iran*, Edited by F. Hole, Washington DC: Smith Sonian institution Press, pp. 205-227.

- _____ (1987b). " The Godin III Chronology for central western Iran 2600-1400 B.C" , *Iranica Antiqua*, vol. 22, pp. 33-117.
- _____ (1988). " Babajan Tepe" , *Encyclopaedia Iranica*, vol.3, fase.3, pp. 292-293.
- _____ (1991). " Ceramics VI-VII, The Broze Age in north western, western & south western Persia" , *Encyclopaedia Iranica*, vol.5, fase.3, pp. 288-294.
- Hole, Frank (1974). " Tepe Tulai an early came site in Khuzistan, Iran" , *Paleorient*. vol. 2, pp. 219-242.
- _____ (1979). " Rediscovering the past in the present: Ethnoarchaeology in Luristan Iran", In *Ethnoarchaeology*, ed C. kramer, New York: Columbia University Press, pp.192-218.
- Marvuchek, J. (1976). "A Survey of Seasonal Occupation Sites in Northern Balucestan", *Proceedings of the 4rd annual Symposium on archaeological research in Iran*, Tehran, Iranian Center for archaeological research, 4: 284-298.
- Pullar, Judith (1977). " Early cultivation in the Zagros" , *Iran*, vol.15, pp.15-37.
- Schmidt, E. Vanloon, M. & Curvers, H. 1989, *The Holmes expedition to Lourestan*, 2 volumes, the University of Chicago Press.
- Stine, S.O. (1940). *Old routs in western Iran*, New York, Green Wood Press.
- Thrane, Henrik (1970). " Tepe Guran & the Luristan Bronzes" ,*Archaeology* ,vol.23, num/1, pp.27-35.
- _____ (2001). *Excavation at Tepe Guran in Luristan, The bronze Age & Iron Age Periods*, Jutland Archaeologica Society publications, vol. 38, Moesgaard .
- Wheeler pires- Ferreira, Jan (1977). " Tepe Tulai: Faunal remains from an early campe site in Khuzistan, Iran", *Paleorient*, vol. 3, pp. 275-279.
- Wright, Jr. H. E. 1980, "Climatic change & plant domestication in the Zagros", *Iran*, vol.18, pp.145-148.
- Young, T. Cuyler, Jr. (1969). *Excavations at Godin Tepe: First progress report*, occasional paper 17, Art and Archaeology, Toronto: ROM.
- _____ (1974). " Excavations at Godin Tappeh 1973" , *Proceedings of the 2nd annual symposium on archaeological research in Iran*, Tehran, Iranian center for archaeological research, pp. 80-90.
- _____ (1975). " An archaeological survey of the kangavar valley" , *Proceedings of the 3rd annual symposium on research in Iran*, Tehran, Iranian center for archaeological research, pp. 23-30.
- Young, T. Cuyler, Jr. & Levine , Louis D. (1974). *Excavation of the Godin project: second progress report*, occasional paper 26, Art & Archaeology, Toronto: ROM.
- Zeder, M.A. (1999). "Animal domestication in the Zagros:A review of past & current research", *Paleorient*, vol. 25 (2), pp.11-25.

نقشه ۱: پراکندگی مکان‌های باستانی دوره مفرغ دره سیمره



نقشه ۲: پراکندگی استقرارهای فصلی



جدول ۱: مسیرها و منزلگاه‌های کوچ ایل زنگنه

مدت اطراق (شبهانه روز)	مقصد	مبدأ	مدت اطراق (شبهانه روز)	مقصد	مبدأ
۱	مِله رُویتَه	شیروان	۱	تَق تَق	ماهی‌دشت
۱	دوستان	مِله رُویتَه	۱	تیلان‌دشت	تَق تَق
۲	تنگه زرانگوش	دوستان	۱	داروئَه	تیلان‌دشت
۲	کبیرکوه	تنگه زرانگوش	۱	مُنیره	داروئَه
۱	کوه گُناو	کبیرکوه	۱	تُووَه هُشکَه	مُنیره
۲	شیلاو	کوه گُناو	۲	کوه قِلاجَه	تُووَه هُشکَه
۳	راهدارخانه آبدانان	شیلاو	۱	دُزگیران	کوه قِلاجَه
۱	دینارکوه	راهدارخانه آبدانان	۱	چهارمِله	دُزگیران
۱	کوه خونائیل	دینارکوه	۱	شِبَلَه کُش	چهارمِله
۱	کوه‌گره	کوه خوناتل	۱	وَرَدلان	شِبَلَه کُش
۱	طَمَطَماو	کوه‌گره	۱	چرداول	وَرَدلان
۱	بَر تَش	طَمَطَماو	۱	شیروان	چرداول